

سبک نویسنده و سبک مترجم

علی خزاعی فر

در شماره قبل به طرح مسئله سبک نویسنده و سبک مترجم پرداختیم و ضمن تعریف سبک و توصیف ویژگی‌های آن گفتیم که چگونه می‌توان، با شرط نسبیّت، دوگانگی اجتناب‌ناپذیر بین سبک نویسنده و سبک مترجم را رفع کرد. گفتیم تنها راهی که برای رفع این دوگانگی وجود دارد این است که مترجم، سبک نویسنده را در زبان خود «بازآفرینی» کند. برای این کار مترجم باید ویژگی‌های عمده سبک نویسنده را شناسایی کرده و ترجمه را به سبکی بنویسد که آن ویژگی‌ها در چارچوب بوطیقا و قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان مقصد در متن ترجمه بارز باشد. همچنین در توضیح مطلب سه نمونه از ترجمه‌های چاپ‌شده نقل کردیم تا سه تلقی رایج از سبک را در میان مترجمان ایرانی نشان بدهیم و درعین‌حال سوءتفاهماتی درباره سبک را که به ترجمه‌های نادرست منجر شده رفع کنیم. در این فاصله، برخی خوانندگان تماس گرفتند و گفتند بحث به این دلیل که خیلی نظری شده چندان روشن نیست و لازم است با مثال‌های بیشتر فایده این بحث را برای مترجمان نشان داد. در این شماره با ذکر سه مثال دیگر و بحث مبسوط درباره آنها نشان خواهیم داد که این بحث چگونه با آموزش و عمل و نقد ترجمه مرتبط است.

بخش اول این مقاله را با این ادعا آغاز کردیم که مسئله اساسی و ابدی عمل ترجمه، آموزش ترجمه و نقد ترجمه، اعم از ادبی و غیرادبی، سبک است. گفتیم وقتی می‌توانیم از همطرازی میان متن اصلی و متن ترجمه‌شده صحبت کنیم که این دو متن را نه در سطح خرد بلکه در سطح کلان مقایسه کنیم. در سطح کلان، دو متن را می‌توان از حیث ژانر، سبک و کارکرد بررسی کرد. در سطح ژانر، دو متن وقتی همطرازند که هر دو به یک ژانر تعلق داشته باشند و ویژگی‌های آن ژانر را در خود منعکس کنند. همطرازی در سطح ژانر همیشه مطلوب نیست، چون اگرچه نویسندگان معمولاً سعی می‌کنند هرمتنی را که می‌نویسند در چارچوب ژانری مشخص بنویسند اما دخالت‌های ذوقی نویسندگان گاه باعث می‌شود

نوشته‌ای که به حیث موضوع در ژانری مشخص قرار می‌گیرد به حیث سبک ویژگی‌های عام آن ژانر را نداشته باشد. بدین ترتیب ما همطرازی دو متن در سطح سبک را بر همطرازی در سطح ژانر ترجیح دادیم چون مفهومی جامع‌تر است و انواع متون اعم از ادبی و غیرادبی را دربرمی‌گیرد.

همطرازی در سطح کارکرد زمانی اتفاق می‌افتد که مترجم تصمیم می‌گیرد متن را برای کارکردی خاص یا مخاطبی خاص ترجمه کند که متفاوت از کارکرد یا مخاطب متن در زبان اصلی است. با توجه به این که این شیوه ترجمه عمومیت ندارد و در موارد خاصی اتفاق می‌افتد، همطرازی در سطح سبک را بر همطرازی در سطح کارکرد نیز ترجیح دادیم.

همچنین گفتیم که سبک هرنویسنده در زبانی که او می‌نویسد قابل تعریف و ارزیابی است. این سخن به این معنی است که هرگز نمی‌توان سبک نویسنده را «دقیقاً» به ترجمه «منتقل» کرد، در نتیجه دوگانگی میان سبک نویسنده و سبک مترجم امری واقعی و اجتناب‌ناپذیر است. گفتیم اگرچه سبک‌ها قابل «انتقال» نیستند، اما با شرط نسبیّت می‌توان آنها را در زبانی دیگر «بازآفرینی» کرد. بازآفرینی مستلزم توانایی زبانی و خلاقیت مترجم است. در عمل بازآفرینی، مترجم نخست ویژگی‌های برجسته سبک نویسنده را استخراج کرده و ترجمه را به نحوی می‌نویسد که بتوان آن ویژگی‌ها را در متن ترجمه هم دید. چنین ترجمه‌ای ضرورتی ندارد سبکی «دوگانه» یا التقاطی داشته باشد. «صدای» مترجم یعنی فردیت و خلاقیت او می‌تواند همسو با «صدای» نویسنده باشد.

همچنین گفتیم در ایران مترجمان به سه شیوه به ترجمه سبک نویسنده پرداخته‌اند: شیوه بازآفرینی، شیوه انتقال جسمانی کلمات و نحو نویسنده و شیوه جایگزینی سبک نویسنده با سبکی دیگر. سپس این سه شیوه ترجمه سبک را با ذکر سه مورد از ترجمه‌های چاپ‌شده نشان دادیم. در این مقاله سه مورد دیگر از ترجمه‌های چاپ‌شده را بحث می‌کنیم تا اهمیت همطرازی سبکی را نشان بدهیم.

متن اول

Paradoxically, with envy we direct resentments toward those who are most similar to us in age, career and residence. We don't envy businesspeople from the century before last. We don't begrudge plants or animals. We don't envy millionaires on the other side of the globe – just those on the other side of the city. As a writer, I don't envy musicians, managers or dentists, but

other writers. As a CEO you envy other, bigger CEOs. As a supermodel you envy more successful supermodels. Aristotle knew this: 'Potters envy potters.'

This brings us to a classic practical error: let's say your financial success allows you to move from one of New York's grittier neighbourhoods to Manhattan's Upper East Side. In the first few weeks, you enjoy being in the centre of everything and how impressed your friends are with your new apartment and address. But soon you realise that apartments of completely different proportions surround you. You have traded in your old peer group for one that is much richer. Things start to bother you that haven't bothered you before. Envy and status anxiety are the consequences.

How do you curb envy? First, stop comparing yourself to others. Second, find your 'circle of competence' and fill it on your own. Create a niche where you are the best. It doesn't matter how small your area of mastery is. The main thing is that you are king of the castle.

Like all emotions, envy has its origins in our evolutionary past. If the hominid from the cave next door took a bigger share of the mammoth, it meant less for the loser. Envy motivated us to do something about it. Laissez-faire hunter-gatherers disappeared from the gene pool; in extreme cases, they died of starvation, while others feasted. We are the offspring of the envious. But, in today's world, envy is no longer vital. If my neighbour buys himself a Porsche, it doesn't mean that he has taken anything from me. When I find myself suffering pangs of envy, my wife reminds me: 'It's OK to be envious – but only of the person you aspire to become.'

ویژگی‌های سبک نویسنده

متن فوق از کتابی انتخاب شده با عنوان *The art of thinking clearly* «هنر درست اندیشیدن» نوشته رولف دوبلی. این کتاب چنان که از عنوانش برمی‌آید کتابی است برای مخاطبی عام. از آن دسته از کتاب‌هاست که می‌توان آن را در ژانر کتاب‌های «علم (روانشناسی) به زبان ساده» جای داد. کسی که چنین کتابی می‌نویسد طبعاً سعی می‌کند سبک خود را با ژانر کتاب منطبق کند. در اینجا هم نویسنده چنین کاری کرده حال آن که همین نویسنده برای مخاطبی دانشگاهی ممکن است سبکی دیگر به کار بگیرد. مهم‌ترین ویژگی‌های سبک نویسنده عبارت است از:

- اکثر جملات، جملات ساده هستند.
- زبان نویسنده غیررسمی و لحنش دوستانه است. انگار نویسنده متن سخنرانی خود را کتاب کرده است.
- عبارات اصطلاحی و استعاره در متن زیاد دیده می‌شود.
- تک تک جملات روشن و مفهوم است و نیز هر جمله با جمله بعد ارتباط منطقی روشنی دارد.
- متن سبکی مشخص و یکدست و قابل تعریف دارد.

ترجمه چاپ شده

با حسادت به طور تناقض آمیزی نسبت به کسانی که به لحاظ سن، شغل و محل سکونت با ما یکسانند ابراز نفرت می‌کنیم. ما به تجار قرن پیش حسادت نمی‌کنیم. به گیاهان و حیوانات غبطه نمی‌خوریم. به میلیونرهای آن سوی جهان حسودی نمی‌کنیم. فقط به میلیونرهای آن سمت شهر حسودی می‌کنیم. به عنوان یک نویسنده، به موسیقیدانان، مدیران یا دندانپزشکان حسودی نمی‌کنم. ولی به نویسندگان حسودی می‌کنم. به عنوان یک مدیر عامل، به مدیران عامل بزرگتر حسادت می‌کنید. به عنوان یک سوپرمدل، به سوپرمدل‌های موفق تر حسادت می‌کنید. ارسطو این را می‌دانست «کوزه گران به کوزه گران حسادت می‌کنند.»

این ما را به یک اشتباه کلاسیک عملی می‌رساند: فرض کن موفقیت مالی تو به تو این فرصت را داده که از محله فقیرنشین نیویورک به محله بالانشین شرق منهتن نقل مکان کنی. در چند هفته اول، از این که در مرکز همه چیز هستی و دوستانت چه قدر تحت تأثیر آپارتمان جدید و محلات قرار گرفته‌اند لذت می‌بری. اما خیلی زود متوجه می‌شوی آپارتمان‌هایی با متراژی‌های کاملاً متفاوت احاطه‌ات کرده‌اند و دوستانی هم‌تراز خود را با کسانی که ثروتمندترند معامله کرده‌ای. چیزهایی اذیتت می‌کنند که قبلاً آزارت نمی‌دادند. در نتیجه حسادت و اضطراب موقعیت اجتماعی به وجود می‌آید.

چگونه حسادت را مهار کنی؟ اول از همه خودت را با دیگران مقایسه نکن. دوم، دایره توانائیت را پیدا کن و خودت آن را پر کن. موقعیتی را برای خودت خلق کن که در آن بهترینی. مهم نیست حوزه مهارتت چه قدر کوچک باشد. مهم این است که پادشاه قلعه هستی. حسادت هم مثل همه احساسات ریشه در گذشته تکاملی مان دارد. اگر انسان اولیه غار مجاور سهم بیشتری از ماموت برمی‌داشت، برای بازنده اهمیت کمتری می‌داشت. حسادت به ما انگیزه می‌دهد کاری در این رابطه انجام دهیم. ژن چادر نشینان بی‌خانمانی که فقط با شکار و ماهیگیری زندگی می‌کردند ناپدید شده است؛ در موارد حاد، آن‌ها از گرسنگی مردند درحالی که بقیه جشن گرفته بودند. ما فرزندان حسدیم. اما، در دنیای امروز، حسادت دیگر مهم نیست. اگر

همسایه‌ام پورشه بخرد به این معنا نیست که چیزی از من کم شده. وقتی دارم از حسادت رنج می‌برم همسرم به من یادآوری می‌کند «این که حسادت کنی مشکلی ندارد، اما فقط به کسی حسادت کن که آرزو داری مثل او بشوی.»

از کتاب هنر شفاف‌اندیشیدن

ترجمه عادل فردوسی پور، بهزاد توکلی، علی شهروز

ویژگی‌های ترجمه چاپ‌شده

- برخی جملات به دلیل ترجمه تحت‌اللفظی معنای روشنی ندارند.
- ربط منطقی برخی جملات روشن نیست و تأکیدات متن اصلی همه‌جا به ترجمه منتقل نشده است.
- متن سبکی معین و قابل‌تعریف ندارد چون تحت‌تأثیر متن اصلی نوشته شده و هر جمله به تبعیت از متن اصلی شکل یافته است.
- متن از شیوه بیان و ترکیبات آشنای فارسی استفاده نمی‌کند و رنگ‌وبوی ترجمه دارد. این باعث می‌شود که مخاطب نتواند همه‌جا متن را کاملاً و/یا به سرعت درک کند.

بدین ترتیب متن ترجمه از جهت سبکی با متن اصلی هم‌تراز نیست و چون ویژگی‌های سبک نویسنده منطبق با ویژگی‌های ژانر متن است پس متن ترجمه از حیث ژانر نیز با متن اصلی هم‌تراز نیست.

در بازآفرینی سبک نویسنده در ترجمه، برای این که بتوانم به سبکی مشخص و یکدست و قابل‌تعریف برسیم ناچار بودم تغییراتی در متن اصلی بدهم. برخی از این تغییرات عبارتند از:

- متن ترجمه را به مثابه متنی مستقل نوشتم تا بتوانم به سبکی مشخص و غیرالتقاطی برسیم. به این دلیل، سعی کردم تا حد امکان ساختارها و ترکیبات واژگانی و استعارای آشنای فارسی به کار ببرم.
- بعضی تعبیرات را توضیح دادم. در چند مورد منظور نویسنده را که روشن بیان نشده بود به صراحت بیان کردم.

ترجمه پیشنهادی متن فوق براساس ویژگی‌های سبکی نویسنده

آنچه عجیب است این است که حسادت باعث می‌شود از کسی بدمان بیاید که هم‌سن و هم‌شغل ماست و در محدوده خانه ما زندگی می‌کند. ما به کسبه‌ای که دو قرن پیش از ما زندگی می‌کردند حسودی نمی‌کنیم. به گیاهان و حیوانات حسودی نمی‌کنیم. به میلیونرهای آن سوی

جهان حسودی نمی‌کنیم. فقط به میلیونرهای آن سوی شهر حسودی می‌کنیم. من که نویسنده‌ام، به موسیقیدانان، مدیران یا دندانپزشکان حسودی نمی‌کنم. به نویسندگان حسودی می‌کنم. شما که مدیرید، به مدیران بزرگ‌تر حسودی می‌کنید. آنهایی هم که «سوپرمدل» اند، به سوپرمدل‌های موفق‌تر حسودی می‌کنند. ارسطو این را می‌دانست که می‌گفت «کوزه‌گر به کوزه‌گر حسادت می‌ورزد.»

این‌گونه حسادت باعث می‌شود خطایی را مرتکب شویم که آدم‌ها نوعاً مرتکب می‌شوند. فرض کنید وضع مالی‌تان بهتر شده و از یک محله معمولی نیویورک به محله‌ای اعیان‌نشین در شرق منهتن نقل مکان کرده‌اید. چند هفته اول خیلی خوشحالید چون احساس می‌کنید در جای مهمی زندگی می‌کنید و دوستان‌تان به خانه و محله‌تان غبطه می‌خورند. اما خیلی زود متوجه می‌شوید دور و بر شما خانه‌هایی است با مساحت‌های بسیار بزرگ‌تر. می‌فهمید آدم‌های آشنایی را که هم‌جنس خودتان بودند با آدم‌هایی عوض کرده‌اید که از شما خیلی پولدارترند. کم‌کم چیزهایی اذیتتان می‌کند که قبلاً اذیتتان نمی‌کرد. بدین ترتیب، حسادت و اضطراب ناشی از منزلت اجتماعی در شما به وجود می‌آید.

چگونه بر حسادت غلبه کنیم؟ اولاً، خودت را با دیگران مقایسه نکن. دوماً، محدوده توانائیت را بشناس. جای پای برای خودت پیدا کن که بتوانی در آنجا محکم بایستی. محدوده توانائیت هرچقدر هم کوچک باشد مهم نیست. مهم این است که در آن محدوده تو پادشاهی. حسادت هم مثل احساسات دیگر ریشه در انسان‌های اولیه دارد. اگر آدمی که در غار مجاور زندگی می‌کرد سهم بیشتری از جسد ماموت برمی‌داشت، سهم کمتری نصیب دیگران می‌شد. حسادت به دیگران انگیزه می‌داد تا برای کسب سهم بیشتر اقدامی بکنند. نسل چادرنشینی که از راه شکار و ماهیگیری زندگی می‌کردند منقرض شده است. آنها چون حسادت نمی‌کردند وقتی با قحطی روبه‌رو می‌شدند از گرسنگی می‌مردند درحالی‌که گروهی دیگر از فرط فراوانی جشن گرفته بودند. ما فرزندان حسدیم. اما، در دنیای امروز، حسادت دیگر جان ما را به مخاطره نمی‌اندازد. اگر همسایه‌ام ماشین پورشه می‌خرد، معنایش این نیست که از سهم من برداشته است. وقتی درد حسادت به جانم می‌افتد، همسرم به من چنین یادآوری می‌کند: «حسادت کردن عیبی ندارد به شرط این که به کسی حسادت کنی که می‌خواهی مثل او بشوی.»

متن دوم

"Poirot," I cried. "You have dyed your hair!"

"Ah, the comprehension comes to you!"

"So that is why your hair looks so much blacker than it did last time I was back."

"Exactly."

"Dear me," I said, recovering from the shock. "I suppose next time I come home I shall find you wearing false moustaches — or are you doing so now?"

Poirot winced. His moustaches had always been his sensitive point. He was inordinately proud of them. My words touched him on the raw.

"No, no, indeed, *mon ami*. That day, I pray the good God, is still far off. The false moustaches! *Quelle horreur!*"

He tugged at them vigorously to assure me of their genuine character.

"Well, they are very luxuriant still," I said.

"*N'est-ce pas?* Never, in the whole of London, have I seen a pair of moustaches to equal mine."

A good job too, I thought privately. But I would not for the world have hurt Poirot's feelings by saying so.

Instead I asked if he still practiced his profession on occasions.

"I know," I said, "that you actually retired years ago."

"*C'est vrai*. To grow the vegetable marrows! And immediately a murder occurs — and I send the vegetable marrows to promenade themselves to the devil. And since then — I know very well what you will say — I am like the Prima Donna who makes positively the farewell performance! That farewell performance, it repeats itself an indefinite number of times!"

I laughed.

ویژگی‌های سبک نگارش آگاتا کریستی

- آگاتا کریستی معتقد بود که در رمان پلیسی باید زبانی موجز به کار گرفت چون درازنویسی و تکرار در درک خواننده اختلال ایجاد می‌کند.
- آگاتا کریستی زبانی ساده و مستقیم و روزمره به کار می‌برد و از کاربرد کلمات و تعبیرات و عبارات جدید پرهیز می‌کند. همه هدف او این است که خواننده تمام توجه خود را بر پیرنگ داستان متمرکز کند تا بتواند راز نهفته در داستان را کشف کند.
- تحقیقاتی که پژوهشگران دانشگاهی درباره زبان آگاتا کریستی کرده‌اند نشان می‌دهد که او اساساً لغات قلمبه سلمبه به کار نمی‌برد و در همه آثارش (چه نوشته‌های اولیه چه نوشته‌های دوره پختگی‌اش) میانگین تعداد حروف در کلمه و نیز میانگین تعداد کلمات در جمله تقریباً ثابت است.

ترجمه چاپ شده متن فوق

با تعجب گفتم: «پوآرو، تو راستی راستی موهایت را رنگ کرده‌ای!»

— «بالاخره متوجه شدی!»

— «پس به این علت است که مشک‌تری از آخرین دفعه‌ای به نظر می‌رسند که همدیگر را

دیدیم.»

— «بله، دقیقاً همینطور است.»

من، در آن موقع از حالت تعجب درآمده گفتم: «عجیب است! حالا فکر می‌کنم که موقع برگشت به کشور خواهم دید که سیبیل مصنوعی هم گذاشته‌ای. راستی بینم الان سیبیل مصنوعی نیست؟»

پوارو ناگهان خود را عقب کشید. همیشه نسبت به سیبیل خود احساس متفاوتی داشت. خیلی به آن افتخار می‌کرد. بنابراین از آخرین سوالم ناگهان یکه خورد: «نه، واقعاً، نه {مُن آمی}¹. دوست من خدا را شکر می‌کنم که با چنان روزی خیلی فاصله داریم. سیبیل مصنوعی! {کِل اُق}² چه چیز وحشتناکی! بعد برای این که مرا مطمئن کند کاملاً طبیعی است دو سر آن را محکم گرفت و کشید.

گفتم: «بله، می‌بینم که هنوز ظاهر قشنگی دارد.»

— «خیلی بالاتر از {نَس پا}³ ظاهر قشنگ. در سراسر لندن هرگز سیبیلی ندیده‌ام که با آن

برابری کند.»

با خود گفتم آدم باید خیلی بیکار باشد تا به این گونه چیزها پردازد. اما به هیچ وجه منظوری نداشتم که با این حرف او را دل‌آزرده کنم. بنابراین، به جای پرداختن به این‌گونه موضوع‌ها از او پرسیدم که آیا هنوز هم گاه و بیگاه به حرفه سابق خود می‌پردازد یا نه! پس در ادامه سختم گفتم: «می‌دانم که تو عملاً چند سال است که بازنشست شده‌ای...»

— او پاسخ داد: «{سِه وِقِه}⁴ درست است اما عملاً این‌طور نیست چون همیشه تا یک جنایت اتفاق می‌افتد فیل من یاد هندوستان می‌کند! از اول بازنشستگی تا حالا — خوب، منظورت را می‌فهمم — مثل پریمادنا {یه هنرپیشه} شده‌ام که روی صحنه نمایش خداحافظی می‌کند، اما می‌بینم که خداحافظی او بارها و بارها تکرار می‌شود.»

(الفبای جنایت، ترجمه محمد تقی بهرامی حران، ۱۳۷۲)

¹ mon ami

² Quelle horreur!

³ N'est-ce pas?

⁴ C'est vrai.

ارزیابی سبک ترجمه

- سبک مترجم با سبک آگاتا کریستی همخوانی ندارد چون این دو سبک در ویژگی‌های اصلی مشترک نیستند.
- با توجه به سبک آگاتا کریستی، مترجم باید زبانی به کار بگیرد که ساده و روان و امروزی و آشنا باشد. زبانی با این ویژگی‌ها با ترجمه کلمات و ساختارهای نویسنده به کلمات و ساختارهای نظیر به دست نمی‌آید. مترجم ممکن است ادعا کند به متن اصلی وفادار بوده، ولی آنچه را که مترجم وفاداری می‌نامد باعث نشده که سبک ترجمه هم‌ارز سبک متن اصلی باشد.
- زبانی که مترجم هم در توصیف هم در گفت‌وگوها به کار گرفته زبانی رسمی است، مخصوصاً نحو جملات محاوره‌ای نیست و رنگ و بوی ترجمه دارد: «پس به این علت است که مشکلی‌تر از آخرین دفعه‌ای به نظر می‌رسند که همدیگر را دیدیم.»
- علاوه بر این، وجود بی‌دلیل عبارات فرانسوی در متن، حس ترجمه‌بودن را بیشتر به خواننده منتقل می‌کند و حواس خواننده را پرت می‌کند و مانع از برقراری ارتباط بهتر خواننده با متن می‌شود.
- جدا از مسئله سبک، مترجم در جاهایی یا معنی کلمه یا عبارت را نفهمیده یا تأکیدات موجود در متن اصلی را به درستی منتقل نکرده است. بررسی اغلاط زبانی مترجم کار دیگری است و ربطی به بحث سبک او ندارد.

ترجمه پیشنهادی متن فوق براساس ویژگی‌های سبکی آگاتا کریستی

گفتم: «پوآرو، موها تو رنگ کردی!»

— «بالاخره فهمیدی!»

— «آره. معلومه. از دفعه آخری که دیدمت خیلی مشکلی تره.»

— «درسته!»

خیلی تعجب کرده بودم. گفتم: «فکر کنم دفعه دیگه که برگردم سیلتام مصنوعی باشه. نکنه الان هم مصنوعیه؟»

از این حرفم حسابی جا خورد. نسبت به سیلتام همیشه تعصب داشت. خیلی به‌اش می‌نازید. اصلاً انتظار این حرف را نداشت: گفت: «نه، دوست من. نه. مصنوعی نیست. خدا را شکر هنوز کارم به اونجا نکشیده. سیلتام مصنوعی خیلی بده!»

برای این که نشان بدهد سیلتام طبیعی است دو سر آن را گرفت و محکم کشید.

گفتم: «خوشبختانه هنوز خیلی پرپشته.»
— «معلومه! تمام لندن رو بگردی سبیلی به این خوبی پیدا نمی کنی!»
پیش خودم گفتم کاری بهتر از مراقبت از سبیل هم پیدا نمی کنی! اما اصلاً دلم نمی خواست
با گفتن این حرف ناراحتش کنم. حرف را عوض کردم. پرسیدم: «هنوز هم کار پلیسی
می کنی؟ می دونم چند ساله که بازنشست شدی.»
— «درسته! بازنشست شدم تا کدو مسما پرورش بدم. ولی همین که جنایتی اتفاق می افته
کدوها رو میندازم میرم. از روزی که بازنشست شدم مثل پریمادنا شدم: هر بار میگه این دیگه
آخرین باریه که میرم روی صحنه ولی اجرای خدا حافظیش هر بار تکرار میشه!»
خندیدم.

متن سوم

And yet the classical Latin language and literature did survive in church libraries and schools. Manuscripts were kept, and were copied by the monks as part of the monastic discipline. And certain authors were taught to advanced students and commented on by advanced teachers. But many, many other authors were lost, in part or wholly, for ever. Pagan authors were much less likely to survive than Christian authors. Informative authors were much more likely to survive than emotional and individual authors. Thus we have still the works of many unimportant geographers and encyclopaedists, but hardly any lyrical and dramatic poetry— although in the Greco-Roman world at its height there was far more emphasis on pure poetry than on predigested information. Moral critics were likely to survive, but immoralists not: so Juvenal the satirist survived, and Horace survived chiefly as a satirist, but Catullus reached us through only one manuscript, preserved in his home town of Verona, and Petronius was, practically, lost for ever.

Also, the scholars of the Dark Ages were more inclined to read and copy authors nearer to them in time. Nowadays we are able, as it were, to survey classical civilization in a single panorama, like an aviator flying over a mountain range. But in the sixth or ninth centuries the learned men were like Alpinists who see the nearer peaks very big and impressive, while the more distant mountains, although higher, fade into relative obscurity. Therefore they devoted a great proportion of their time and energy to authors who are comparatively unimportant but who lived near their own day.

ویژگی‌های سبک نویسنده

- نویسنده، گیلبرت هایت، استاد ادبیات لاسیک، مورخ ادبی و منتقد است و علاوه بر این دستی هم در نوشتن داستان دارد. بنابراین زبانی که او به کار می‌برد زبانی است ادیبانه و به واسطه تسلطی که به زبان دارد سبک او نیز قاعداً سبکی یکدست است و ارزش ادبی دارد.
- متن اصلی متنی است متعلق به حوزه تاریخ ادبی. متونی که در این حوزه نوشته می‌شوند دو ویژگی عمده دارند: اولاً دارای واژگان تخصصی هستند. در این مورد، واژگان تخصصی شامل اسامی مکان‌ها و کتاب‌ها و اشخاص و اصطلاحات ادبی می‌شود. ویژگی دوم این است که زبان کتاب ساده درسامه‌ها یا متون علمی برای مخاطبین نوآموز یا متون دایره‌المعارف نیست، بلکه زبان به‌ناچار زبانی است که به درجات کم یا زیاد گرایش‌های ذوقی و ادبی نویسنده را منعکس می‌کند. هم نویسنده ادیب است، هم مخاطب متخصص است و هم بحث درباره موضوع چنین زبانی اقتضا می‌کند. نمونه فارسی سبک نویسنده در این کتاب را می‌توان در نوشته‌های دکتر عبدالحسین زرین‌کوب یافت. نویسنده کاملاً بر زبان تسلط دارد، سطوح مختلف آن را می‌شناسد، جایگاه سبکی هر کلمه را می‌داند و قادر است سبکی یکدست و ادبی خلق کند و بحث را پیش ببرد بی‌آن‌که کاملاً اسیر زیبایی زبان شود. خواننده نیز از خواندن کتاب هدفی جز کسب اطلاعات ندارد اما متوجه زیبایی زبان نویسنده هم هست و از آن لذت می‌برد.

اگر مترجمی بخواهد سبک نویسنده را بازآفرینی کند و به انتقال صرف اطلاعات موجود در متن بسنده نکند بدیهی است باید در حد نویسنده تسلط زبانی داشته باشد و گرنه سبک ترجمه او یکدست و زیبا نخواهد بود. به ترجمه چاپ‌شده متن فوق توجه کنید:

ترجمه چاپ‌شده متن فوق

با این همه، زبان و ادبیات لاتینی کلاسیک در کتابخانه‌ها و مدارس کلیسا محفوظ ماند و راهبان به اقتضای مقررات دیرها از آنها سواد برمی‌داشتند. بودند مدرسان فرزانه‌ای که به طلاب کارآموده آثار برخی نویسندگان را درس بدهند و تفسیر کنند، اما چه بسیار کتاب‌هایی که تمام یا بخشی از آنها برای همیشه نابود شد. باید گفت که احتمال باقی ماندن آثار الحادی به مراتب ضعیف‌تر از آثار مسیحی بوده و آثار تعلیمی بیش از آثار مبتنی بر احساس یا آثار منفرد امکان بقا داشته است، چنان‌که هم اکنون نوشته‌های جغرافی‌دانان و فرهنگنامه‌نویسان بی‌اهمیت

در دست است حال آنکه از اشعار غنایی و نمایشی چندان چیزی برجا نمانده است. درحالی که می‌دانیم جهان یونانی-رومی در اوج اعتلا بر شعر ناب بیش از اطلاعات از پیش گواریده ارج می‌نهاده است. آثار ناقدان اخلاقی احتمال باقی‌ماندن داشته در صورتی که نوشته‌های مصنفان غیراخلاقی از چنین اقبالی برخوردار نبوده است. از این روست که کارهای ژوونالیس هجاپرداز مانده است، از هوراسیوس، بیشتر هجویه‌های او برجای است، در صورتی که آثار کاتولوس فقط از طریق یک نسخه خطی که در ورونا، شهر زادگاه او یافته شد، به دست ما رسیده و آثار پترونیوس برای همیشه از میان رفته است.

بعلاوه، دانشوران اعصار تاریک بیشتر به مطالعه و سوادبرداری آثاری رغبت داشتند که از نظر زمان به آنها نزدیک‌تر بود. ما امروز می‌توانیم تمدن کلاسیک را آنگونه که بود، مثال هوانوردی که برفراز کوهستان پرواز کند، در یک چشم‌انداز بررسی کنیم. اما در قرن ششم یا نهم میلادی فرهیختگانی بودند که چون پویندگان آلپ قله‌های نزدیک‌تر را عظیم و بهت‌آور می‌دیدند، حال آن‌که آن سوتر کوه‌هایی بس رفیع‌تر در غبار ابهام محو بودند. از این رو وقت و نیروی بسیار این مردان در کار کسانی صرف می‌شد که در مقام سنجش چندان اهمیتی نداشتند، اما به زمان آنها نزدیک‌تر بودند.

(ادبیات و سنتهای کلاسیک، ترجمه محمد کلباسی، مهین دانشور، ج اول، صص ۵۸-۵۹)

از بررسی ترجمه فوق، می‌توان گفت که مترجمان توانسته‌اند متنی بنویسند که از نظر سبکی شباهت بسیاری به متن اصلی دارد. زبان ترجمه کاملاً یکدست و متمایل به زبان ادبی است چون مترجم همچون نویسنده هم داستان‌نویس است هم پژوهشگر ادبی و هم استاد زبان و ادبیات فارسی. برای درک اهمیت سبک مترجم کافیت ترجمه ایشان را با ترجمه مترجمی خام‌دست مقایسه کنید، ترجمه‌ای که در آن اطلاعات موجود در متن اصلی به درستی و دقت منتقل شده اما مترجم از ارزش ادبی کلمات و رابطه ترکیبی میان کلمات چندان آگاه نبوده و در نتیجه سبک ترجمه‌اش برخلاف سبک نویسنده نه ادبی است و نه یکدست.
